

[وضع شخصی و نوعی 1](#_Toc510277426)

[تعریف وضع شخصی و نوعی 1](#_Toc510277427)

[کیفیت وضع هیئات و مواد 1](#_Toc510277428)

[ملاک شخصی و نوعی بودن 2](#_Toc510277429)

[وضع در اسماء مبهمه 2](#_Toc510277430)

[قول اول: عام بودن موضوع له اسماء مبهمه 2](#_Toc510277431)

[اشکال بر قول اول 2](#_Toc510277432)

[جواب 3](#_Toc510277433)

[اشکال مرحوم خویی 3](#_Toc510277434)

[جواب مرحوم خویی 3](#_Toc510277435)

[اشکال نهایی بر مرحوم اخوند به نظر استاد 3](#_Toc510277436)

[قول دوم: حرفی بودن اسماء مبهمات 4](#_Toc510277437)

**موضوع**: وضع نوعی و شخصی /بحث وضع /مقدمات علم اصول

# وضع شخصی و نوعی

## تعریف وضع شخصی و نوعی

بحث در مورد وضع نوعی و شخصی بود. وضع را به حسب لفظ به شخصی و نوعی تقسیم کرده اند. وضع شخصی یعنی شخص یک لفظی را تصور میکنیم و ان لفظ را برای معنایی وضع میکنیم مانند لفظ «رجل.» که شخص این لفظ وضع میشود. وضع نوعی عبارت از اینکه نوع لفظ را وضع میکنیم.

## کیفیت وضع هیئات و مواد

مرحوم اخوند فرموده بود[[1]](#footnote-1) که معروف این است که وضع هیئات نوعی است و وضع مواد شخصی است اشکالی که بر ایشان وارد شده بود این بود که اگر ملاک شخصی بودن وضع، تمیز و تشخص از الفاظ دیگر است بنا بر این همان طوری که این تشخص در مواد وجود دارد هیئات نیز این ملاک را دارند و اگر ملاک نوعی بودن وضع، عدم انحصار به یک مورد است و نوع لحاظ شده است و نوعیت به لحاظ عدم انحصار به لفظی است بنا بر این همانطوری که در هیئات وجود دارد این ملاک در مواد نیز وجود دارد. این که مشهور است که وضع هیئات نوعی و وضع مواد شخصی است درست نیست و این مطلب وجهی ندارد.

## ملاک شخصی و نوعی بودن وضع

ملاک شخصی و نوعی بودن وضع، مطلب مورد نظر مستشکل نیست بلکه ملاک شخصی بودن وضع این است که لفظ متشخصی را تصور کنیم در مقام وضع، در مقابل وضع نوعی که در مقام وضع، موضوع را شخص قرار نمیدهیم در مواد، موضوع شخص است مانند «ض ر ب» و متصور ما همان شخص است اما در هیئت شخص را تصور نمیکنیم و لو اینکه هیئت فاعل را در ضمن مواد تصور کردیم ولی ان مواد موضوعیت ندارند و از این باب است که باید هیئت را در ضمن ماده ای تصور کنیم و بدون ماده نمیتوانیم تصور کنیم و ان ماده دخیل در وضع نیست و با ان ماده اشاره به هیئت میکنیم بر خلاف مواد که موضوع همان «ض ر ب» است و برای ما این حروف موضوعیت دارند و شخص «ض ر ب» تصور شده است و موضوعیت دارند. پس شخصی بودن و نوعی بودن به ملاک لحاظ من است اگر متصور ما تشخص و تمیز و موضوعیت داشته باشد شخصی است و الا نوعی است.

پس همان معروف مرحوم اخوند درست است و به ارتکاز نزدیک است.

# وضع در اسماء مبهمه

ما یک عده اسماء داریم که به انها اسما مبهمه میگویند مانند اسماء اشاره و غیره. بحث در مورد موضوع له اسماء مبهمه است در این بحث است که موضوع له اسماء مبهمه به چه کیفیتی است؟ چند قول در این بحث وجود دارد.

## قول اول: عام بودن موضوع له اسماء مبهمه

مرحوم اخوند میفرماید[[2]](#footnote-2) که فرقی بین اسماء مبهمه و غیر مبهمه نیست و در انها موضوع له عام است و هذا و مفرد مذکر هیچ فرقی نمیکنند. بله در علقه وضعیه بین انها تفاوت وجود دارد مثلا در جایی که میخواهیم اشاره کنیم از هذا استفاده میکنیم و در غیر این صورت از مفرد مذکر استفاده میکنیم اگر هذا گفته شود و اشاره در کار نباشد از اغلاط است و همان طوری که آلیت و استقلالیت از موضوع له خارج است اشاره نیز از موضوع له خارج است اینکه با اشاره تشخص به وجود میاید از کیفیات استعمال است و از موضوع له خارج است.

### اشکال بر قول اول

اگر اتحاد در موضوع له بین اسماء مبهمه و غیر مبهمه وجود داشته باشد باید استعمال انها به جای یکدیگر درست باشد در حالی که استعمال انها به جای یکدیگر درست نیست.

#### جواب

لازمه ی کلام مرحوم اخوند ترادف نیست تا نتیجه ان جواز استعمال انها به جای یکدیگر باشد بلکه منظور ایشان این است که علقه وضعیه انها متفاوت است و این تفاوت موجب میشود که استعمال انها به جای یکدیگر درست نباشد.

### اشکال مرحوم خویی

ایشان فرموده است[[3]](#footnote-3) که اگر قبول کنیم که لحاظ از کیفیات استعمال است و در موضوع له دخیل نیست ولی در اشاره این کلام پذیرفتنی نیست زیرا استعمال بر اشاره متوقف نیست اینکه شما میگویید اشاره و تخاطب جزء موضوع له نیست درست نیست و قیاس تخاطب و اشاره با لحاظ آلیت و استقلالیت اشتباه است و لو اینکه لحاظ استقلالی و آلی از مقومات استعمال است و دخیل در موضوع له نیست اما این مطلب در تخاطب و اشاره درست نیست پس اگر واضع بخواهد هذا را به نحو اشاره وضع کند باید اشاره را جزء موضوع له بیاورد.

#### جواب مرحوم خویی

اولا اشاره از کیفیات استعمال است به زودی میاید که استعمال هذا و انت و هو و امثال انها بدون اشاره امکان ندارد وقتی هو گفته میشود در ذهن اشاره وجود دارد اینکه مرحوم خویی فرموده است بین لحاظ و اشاره و تخاطب فرق است در جواب میگوییم بین انها فرقی نیست همان طوری که بدون لحاظ استعمال امکان ندارد بدون اشاره و تخاطب نیز استعمال امکان ندارد

ثانیا: بر فرض که اشاره از کیفیات استعمال نیست و باید به وسیله قرارداد باشد اما اینکه تنیجه ان دخیل بودن در موضوع له باشد درست نیست بلکه ممکن است قرار داد در مرحله علقه وضعیه باشد و قرار دادی بودن لزوما به معنای دخیل در موضوع به بودن نیست و در ذهن مرحوم خویی داستان علقه وضعیه نبوده است.

### اشکال نهایی بر مرحوم اخوند به نظر استاد

اشکال بر مرحوم اخوند همان جواز استعمال اسماء مبهمه و غیر مبهمه و لو مجازا است در حالی که استعمال انها به جای همدیگر غلط است اگر هذا به جای مفرد مذکر استعمال کنیم غلط است. فلذا ادعای مرحوم اخوند در این رابطه درست نیست. علاوه بر این وجدان حکم میکند که بین معنای هذا و مفرد مذکر تفاوت وجود دارد و موضوع له انها متفاوت است و معنا انها با هم متباین هستند.

## قول دوم: حرفی بودن اسماء مبهمات

مرحوم بروجردی فرموده است[[4]](#footnote-4) که مبهمات معانی آلی دارند و معنای انها اندکاکی است و راز اینکه انها مبنی هستند به خاطر همان حرفی بودن معنای انها است مثلا وقتی گفته میشود هو بین ذهن شما و مرجع ضمیر ارتباط خیالی برقرار میشود و دارای معنای ربطی دارند

ان قلت: اگر مبهمات دارای معانی حرفی است پس چرا انها مبتدا قرار میگیرند؟

قلت: مبتدا در حقیقت همان خارج و مشارالیه است وقتی گفته میشود هو در حقیقت همان مرجع ضمیر است که مبتدا است نه اینکه خود ان مبتدا قرار گرفته باشد. وقتی حکم به اتحاد بین مبتدا و خبر میشود در حقیقت حکم به اتحاد بین خبر و مشارالیه میشود.

1. [کفایه الاصول، آخوند خراسانی، ج، ص18.](http://lib.eshia.ir/27004//18/نوعی) [↑](#footnote-ref-1)
2. [کفایه الاصول، آخوند خراسانی، ج، ص12.](http://lib.eshia.ir/27004//12/اشارات) [↑](#footnote-ref-2)
3. [مصباح الاصول، السید أبوالقاسم الخوئی، ج1، ص87.](http://lib.eshia.ir/13046/1/87/اشاره) [↑](#footnote-ref-3)
4. نهایه الاصول ص 25 [↑](#footnote-ref-4)